

خدا و مکاشفهی او
درس ۷: قانونی بودن
دکتر آر. سی. اسپرول

من امروز در دستم یک کتاب دارم و در کنار این کتاب، عنوانش چاپ شده و میگه: "کتاب مقدس". آیا شما تا حالا به این فکر کردید که این کلمهی "کتاب مقدس" از کجا اومده. این از کلمهی یونانی "بیبلُس" میاد که یک کلمهی یونانی برای "کتاب" هست، پس ما اینجا دربارهی یک کتاب مقدس صحبت می‌کنیم. اما اگه با دقت بیشتری به ماهیت کتاب مقدس بپردازیم، می‌بینیم که اگرچه همهی اینها در یک جلد جمع آوری شده، اما در واقع، چیزی که ما اینجا داریم، یک کتاب واحد نیست، بلکه یک جلد کتابی هست که شامل مجموعه‌ای از ۶۶ کتاب جداگانه هست.

این یک کتابخونه هست و چون کتاب‌های زیادی با هم کتاب مقدس رو تشکیل میدن، اولین سؤالی که با اون مواجه می‌شیم، اینه که ما از کجا می‌دونیم کتاب‌های درستی در این مجموعه یا کتابخونه قرار گرفته که ما اون رو کتاب مقدس می‌نامیم؟ و این سؤال مربوط به کتب رسمی هست.

ما غالباً دربارهی کتب رسمی کتاب مقدس صحبت می‌کنیم و کلمهی "رسمی یا قانون" دوباره، برگرفته از یک کلمهی یونانی دیگه یعنی "کانُن" هست، که یک کلمهی یونانی برای "چوب اندازه گیری" یا "معیار" هست. پس وقتی کتاب مقدس، قانون کتاب مقدس خطاب میشه، یعنی این کتاب‌ها با هم در این یک جلد کتاب قرار گرفتند که به عنوان چوب اندازه گیری برتر یا معیار برتر یا اقتدار برای کلیسا عمل می‌کنه.

یک عبارت لاتین هست - همه چیز در الهیات یک عبارت لاتین داره - یک عبارت لاتین بارها در طول قرن‌ها برای توصیف کتاب مقدس بکار رفته و اینطور میگه: کتاب مقدس نورما نورمانز ات سینه نورماتیوا. حالا متوجه میشید که یک شکل از کلمهی "معیار" سه بار در این عبارت کوچیک دیده میشه: نورما نورمانز، یعنی "معیار معیارها"؛ ات سینه نورماتیوا "و بدون معیار". این معیار یا استاندارد برای همهی استانداردهاست، و هیچ همتایی نداره و هیچ معیاری برای سنجش اون نیست.

خُب، وقتی ما به کل سؤال کتب رسمی یا قانون می‌پردازیم، سؤالی که اینجا با اون مواجه میشیم، متفاوت از چیزیه که تا حالا بهش پرداختیم. وقتی قبلاً سؤال ماهیت کتاب مقدس رو بررسی کردیم، به سؤالات الهام، مصون از خطا بودن یا خناناپذیری پرداختیم. به خاطر زمان کمی که

داریم، همونطور که گفتم به طور گذرا به اونها پرداختیم و اگه می‌خواید به طور کاملتر به مفهوم خطاناپذیری بپردازید، همونطور که گفتم ما توضیح یا تفسیری رو در بیانیه‌ی خلاصه‌ی شیکاگو درباره‌ی مقالات تأیید و انکار با توجه به مفهوم خطاناپذیری در اختیار داریم.

اما امروز درباره‌ی ماهیت کتاب مقدس صحبت نمی‌کنیم، بلکه درباره‌ی محدوده‌ی اون صحبت می‌کنیم؛ یعنی قانون کتاب مقدس تا کجا گسترش پیدا می‌کنه؟ حالا وقتی می‌شنویم که مردم درباره‌ی قانون یا کتب رسمی صحبت می‌کنند، انواع سوء تفاهمات ایجاد میشه.

من شنیدم که منتقدین کتاب مقدس میگن ما ۶۶ کتاب در کتاب مقدس داریم، و این فهرست ۶۶ کتاب از بین بیش از ۲۰۰۰ مورد مناسب برای قرار گرفتن در کتاب مقدس خلاصه شده و وقتی به تعداد بسیار زیاد کتاب‌های احتمالی که می‌تونست در کتاب مقدس باشه، توجه می‌کنیم و با توجه به این تعداد زیاد، فقط ۶۶ کتاب واقعاً در کتاب مقدس قرار گرفته و منتقدین میگن: "آیا این احتمال وجود نداره، حداقل به طور احتمالی که بعضی از کتاب‌هایی که باید در کتاب مقدس می‌بود، حذف شدند و کتاب‌های دیگری که شاید واقعاً واجد شرایط نبودند که در کتاب مقدس باشند، وارد این کتاب شدند؟"

خُب، من میگم این یک سوء تفاهمه، چون اگرچه به طور سطحی می‌تونیم بگیم که بیش از ۲۰۰۰ مورد مناسب برای قرار گرفتن در کتاب مقدس وجود داشت، اما حتی با توجه به کتب رسمی عهدجدید، تعداد بسیار زیادی از این کتاب‌ها به سرعت و به راحتی توسط کلیسای اولیه رد شدند، چون به وضوح جعلی بودند.

در قرن دوم با تهدید بدعت ناستیکی، بدعتکاران ناستیکی، خودشون کتاب‌های کوچیک خودشون رو نوشتند و به طور گسترده منتشر کردند و در مورد اونها ادعا کردند که دارای اقتدار رسالتی می‌باشند. این کتاب‌ها هرگز به طور جدی به عنوان کتب رسمی در نظر گرفته نشدند، پس واقعاً گمراه کننده هست که بگیم بیش از ۲۰۰۰ مورد مناسب بالقوه وجود داشت.

اگه شما واقعاً با احتیاط بسیار و تحقیق دقیق به فرایند انتخاب تاریخی که کلیسا از اون عبور کرد، نگاه کنید، خواهید دید که فقط دو یا سه، حداکثر سه کتاب واقعاً به طور جدی مورد توجه قرار گرفتند که آیا باید در عهدجدید قرار بگیرند، و این در تجزیه و تحلیل نهایی در کتاب مقدس قرار نگرفتند؛ و اونها شامل: دداکه، شبان هرماس و اولین نامه‌ی کلیمنت روم هست.

اما اگه به این اسناد نگاه کرده و خودتون اونها رو بخونید، چون ما ویرایش اونها رو هنوز در کلیسای امروز در دسترس داریم، یکی از چیزهایی که در هنگام مطالعه‌ی این مطالب نویسندگان

اواخر قرن یکم یا اوایل قرن دوم توجه شما رو جلب می‌کنه، اینه که این نویسندگان به وضوح متوجه بودند که اونها کمتر از رسولان و بعد از رسولان بودند؛ اونها خودشون تسلیم اقتدار رسولان و نوشته‌های اونها بودند که برگرفته از نسل اول کتاب مقدس بود.

حالا به هر حال، این کتاب‌ها برای ما در کلیسا و تاریخ کلیسا، مهم و مفیدند، اما دوباره، هیچ مباحثه‌ی شدیدی یا چالشی درباره‌ی حتی یکی از این سه کتاب و قرار گرفتن اونها در کتب رسمی وجود نداشت. بیشترین مباحثه‌ی ای که کلیسا در قرون اولیه با اون مواجه شد، به خاطر کتاب‌هایی نبود که در کتاب مقدس قرار نگرفتند، بلکه مباحثات به خاطر کتابهایی بود که نهایتاً در بین کتب رسمی قرار گرفتند.

و بعضی از این کتاب‌های بحث برانگیز که مدتی درباره‌ی اونها مناظراتی ایجاد شد، شامل دوم پطرس، یهودا، رسالات یوحنا، کتاب مکاشفه و همچنین مهمتر از همه، کتاب عبرانیان بود. حالا، یک سوء تفاهم جدید دیگه که گاهی اوقات به طور سرسری ایجاد میشه، اینه که من شنیدم محققان می‌گن: "من نمی‌دونم چرا ما چنین دیدگاه والایی نسبت به کتاب مقدس داریم، در حالیکه کتب رسمی تا ۵۰۰ سال بعد از مسیح تنظیم نشدن."

حالا، این عدد ۵۰۰ سال از کجا میاد؟ خُب، از این تاریخ میاد: تاریخ ۳۹۸ میلادی. و این در اواخر قرن چهارمه. حالا اگه می‌خواید این عدد رو به ۴۰۰ گرد کنید، در این صورت می‌تونید درباره‌ی آغاز قرن پنجم صحبت کنید و می‌دونید ما چطوری قرن‌ها رو محاسبه می‌کنیم و فاصله‌ی بین اعداد رو فراموش می‌کنیم.

آغاز قرن پنجم، ۵۰۰ سال بعد از مسیح نیست، اما این استدلال به این شکله. شورای آخر یا مجمع که کلیسا داشت، باید نهایتاً یکبار برای همیشه شاخص‌های محدوده‌ی کتب رسمی عهدجدید رو که در ۳۹۸ بود، برطرف می‌کرد. حالا تحقیقات متعددی قبلاً انجام شد که قبل از اون بوده، پس یک فرایندی بود که نیاز به زمان داشت و این فرایند تا ۳۹۸ تکمیل نشد.

حالا، به این معنا نیست که در سال ۳۹۸، برای اولین بار در تاریخ، کلیسای مسیحی یک عهدجدید داشت. نه، از آغاز، کتاب‌های اولیه‌ی عهدجدید که ما می‌خونیم و امروز مشاهده می‌کنیم، در زندگی کلیسا مورد استفاده بودند و اونها به خاطر اقتدار رسالتی از ابتدا به عنوان کتب رسمی عمل کردند. در ۳۹۸ و جلسات قبلی همچون جلسه‌ی موراتوریان، برای به رسمیت شناختن کتاب‌هایی بود که باید در بین کتب رسمی قرار می‌گرفتند.

و مشکلی که در ابتدا باعث برانگیختن این فرایند شد، ظهور یک بدعتکاری بود که اولین قانون یا کتب رسمی رو ارائه کرد و این مارسین بدعتکار بود. حالا، پیروان او مارسینون‌ها نامیده می‌شدند؛ نه مریخی‌هایی که از فضا میان، بلکه مارسین بدعتکار کسی بود که تحت تأثیر عرفان معتقد بود که خدایی که در عهدعتیق نشون داده شده، خدای غایی جهان هستی نیست، بلکه یک الوهیت دون پایه تره، یک نوع جهان آفرینی که طبع ناخوشایند داشت، درنده خو و عصبانی و به نوعی بدجنس بود، و این خدا مشکلات زیادی برای ما ایجاد کرده بود؛ و کاری که مسیح اومد تا در عهدجدید انجام بده این بود که خدای حقیقی رو آشکار کنه و ما رو از این الوهیتی که روح بدجنسی داشت، رهایی بده.

پس هر چیزی در عهدجدید که مسیح رو به طور مثبت به بیهوه، خدای عهدعتیق مرتبط می‌ساخت، توسط مارسین حذف شده بود. پس مثلاً در انجیل متی و بسیاری از اناجیل دیگر، اطلاعات با قیچی بریده شد و چسبونده شد؛ و هر اشاره‌ی مسیح به خدا به عنوان پدرش حذف شد. و او بعضی از نوشته‌های پولس رو هم حذف کرد و یک نسخه‌ی خیلی کوچیک و مختصر از چیزی رو که عهدجدید می‌نامیم، به ما داد.

پس پاسخ کلیسا به این بدعت، کلیسا رو ملزم کرد که یک فهرست رسمی و مقتدرانه از کتاب‌های واقعی کتاب مقدسی ارائه کنه. حالا یکی از چیزهایی که گاهی اوقات مردم رو دچار مشکل می‌کنه، اینه که یک فرایند انتخاب تاریخی وجود داشت. که ما نمی‌تونیم انکارش کنیم و زمان‌هایی در تاریخ کلیسا بود که کتاب‌هایی مثل کتاب عبرانیان، از لحاظ اقتدار مورد سؤال قرار گرفتند. حالا، زمانیکه کلیسا به این فرایند انتخاب مشغول بود، یک آزمون سه وجهی بکار رفت تا اعتبار کتب رسمی رو تعیین کنند. به عبارت دیگه، معیارهایی وجود داشت که برای رقابت کنندگان بکار می‌رفت.

و اولین نشانه یا آزمونی که اقتدار یک کتاب رو به عنوان کتب رسمی ثابت می‌کرد، اصالت رسالتی اون بود. حالا، این معیار اصالت رسالتی، در واقع دو بُعد داشت. اصالت رسالتی داشتن یعنی، یک: توسط یک رسول نوشته شده، یا دو: با تأیید مستقیم و بی‌واسطه‌ی یک رسول نوشته شده.

اجازه بدید در این مورد چند تا مثال بزنم. کتاب رومیان مورد سؤال نبود، چون همه قبول داشتند که این توسط پولس رسول نوشته شده و از اقتدار رسالتی برخورداره؛ و انجیل متی قطعاً مورد سؤال نبود، انجیل یوحنا هم نبود، چون این اناجیل توسط شاگردانی نوشته شدند که رسولان عیسی شدند.

اما انجیل لوقا و مرقس چطور؟ لوقا رسول نبود و مرقس هم نبود. اما لوقا معاشر پولس رسول بود و با او به سفرهای بشارتی رفت و از اقتدار رسالتی پولس برخوردار بود که مطالب ادبی او رو تأیید می‌کرد.

به همین ترتیب، مرقس به عنوان سخنگوی پطرس رسول بود، پس اقتدار پطرس حامی انجیل مرقسه، همونطور که اقتدار پولس حامی انجیل لوقاست. پس از همون ابتدا، در اقتدار رسالتی و رسمیت کتاب مقدسی این چهار انجیل و مجموعه‌ی اولیه‌ی نوشته‌های پولس و غیره هیچ شکی نبود.

حالا، دومین معیاری که بکار رفت، پذیرش توسط کلیسای اولیه بود. مثلاً رساله‌ی غلاطیان رو در عهدجدید در نظر می‌گیریم. این پیش فرض هست که نامه‌ای که پولس به غلاطیان نوشت، فقط برای یک جماعت نبود، بلکه شنوندگان بیشتری رو در نظر داشت و به عنوان یک نامه‌ی چرخشی نوشته شده بود تا در کلیساهای منطقه‌ی غلاطیان بچرخه.

اما این نه تنها بر رساله‌ی غلاطیان صدق می‌کرد، بلکه می‌دونیم رسالت پولس و مطالب انجیل هم به طور گسترده در بین جماعت‌ها و کلیساهای قرن یکم که برپا شده بودند، می‌چرخیدند. پس از لحاظ اکتشاف تاریخی، کلیسا در قرون دوم و سوم و چهارم می‌گفت: خُب، ما می‌دونیم که این کتاب خاص پذیرفته شد و خیلی زود به عنوان کتاب معتبر عنوان شد.

یادتونه که من تعدادی از این کتاب‌های غیر رسمی رو مثل نامه‌ی کلمنت ذکر کردم، که مثلاً کلمنت از نامه‌ی پولس به قرنتیان نقل قول می‌کنه و می‌بینید که نقل قول مقتدرانه‌ی کتاب‌ها توسط جماعت مسیحی اولیه به عنوان کتاب‌های مقتدر پذیرفته شد. حتی در خود کتاب مقدس، پطرس از نامه‌های پولس ذکر می‌کنه که در مقوله‌ی کتاب مقدس قرار گرفته.

حالا، اصل سوم که اکثر مباحثات از اونجا میاد، و من تصویرش رو می‌کشم. شما هسته‌ی درونی کتاب‌ها رو دارید که رسالتی و مورد تأیید چیزهای رسالتی بودند و بعد توسط کلیسای اولیه پذیرفته شدند. این کتاب‌ها هسته‌ی اولیه‌ی عهدجدیدند که به عنوان کتب رسمی، بدون مباحثه‌ی واقعی پذیرفته شدند.

و بعد شما چیزی رو دارید که می‌تونیم کتاب‌های درجه‌ی دو بنامیم که مناظراتی درباره‌ی اونها وجود داشته و یکی از مشکلاتی که در رابطه با این کتاب‌ها ایجاد شد، سازگاری آموزه و تعلیم این کتاب‌ها با هسته بود که درباره‌ی اونها هیچ سؤالی نبود. حالا این مشکلاتی رو با کتاب عبرانیان ایجاد و تحریک کرد، چون عبرانیان باب ۶ غالباً توسط مردم اینطور تفسیر شده که می‌گه

کسی که توسط مسیح باز خرید شده، می‌تونه نجاتش رو از دست بده، و به نظر میرسه که این با بقیه‌ی تعالیم کتاب مقدس درباره‌ی این موضوع هماهنگ نیست؛ اگرچه این باب می‌تونه طوری تفسیر بشه که ناهماهنگ با بقیه‌ی کتاب مقدس نباشه.

موضوع عجیب در اینجا اینه که چیزی که نهایتاً مناظره درباره‌ی عبرانیان رو به نوسان در آورد، این استدلال بود که پولس نویسنده‌ی اونه و کلیسا در قرون اولیه معتقد بود که پولس نویسنده‌ی عبرانیانه و واقعاً این باعث شد که در بین کتب رسمی قرار بگیره. و این هم خیلی عجیبه، چون امروزه تعداد اندکی از محققان هنوز درباره‌ی نوشته شدن اون توسط پولس بحث می‌کنند، اما تعداد خیلی کمتری از این محققان انکار می‌کنند که این به کتب رسمی عهد جدید تعلق داره.

باشه. پس این فرایند منظم کردن وجود داشت. اما البته که یک مشاجره در قرن ۱۶ توسط نهضت اصلاحات بین کلیسای کاتولیک رومی و پروتستان‌ها به خاطر محدوده و گستره‌ی کتب مقدس عهد عتیق ایجاد شد، به خاطر سؤال کتب آپوکریفا، آن گروه از کتاب‌هایی که در دوران بین دو عهد بودند. کلیسای کاتولیک رومی، کتب مشکوک رو پذیرفت؛ اما کلیساهای نهضت اصلاحات، اکثراً کتب آپوکریفا رو نپذیرفتند.

و این مشاجره بر محور این سؤال بود که کتب رسمی یهودی که عیسی پذیرفت و توسط اسرائیل در قرن یکم پذیرفته شد، چی بود؟ و به این دلیل این یک مناظره‌ی تاریخی هست که همه‌ی شواهد از فلسطین نشون میدن که کتب رسمی فلسطینی‌های یهودی شامل کتب آپوکریفا نبود، چون شواهدی وجود داشت که در اسکندریه، در کتابخونه‌ی اونجا که مرکز فرهنگی یهودیان یونانی بود، یعنی "یونانی شده" یا یهودیانی که به یونانی صحبت می‌کردند، کتب آپوکریفا رو وارد کردند؛ اگرچه اضافه می‌کنم که محققان اخیر پیشنهاد می‌کنند که حتی این کتب رسمی اسکندریه، این کتب آپوکریفا رو فقط به عنوان یک چیز درجه‌ی دو پذیرفتند و نه به عنوان چیزی که کاملاً اقتدار کتاب مقدسی داره.

اما به هر حال، به خاطر این مشاجره درباره‌ی کتب آپوکریفا، این سؤال می‌گه: خُب، کی درست می‌گه؟ کلیسای کاتولیک یا پروتستان و ما با چه اقتداری تعیین می‌کنیم که کتب رسمی چیه؟ حالا، دیدگاه پروتستان درباره‌ی کتب رسمی رو میتونیم در این فرمول ببینیم: اینکه از نظر پروتستان‌ها، هر کتابی که در کتاب مقدسه، یک کتاب مصون از خطاست، اما فرایند تاریخی که توسط کلیسا انجام شده، یک فرایند تاریخی هست که توسط کلیسای انجام شده که مصون از خطا نیست.

حالا، ما معتقدیم که کلیسا با مشیت الهی و با کمک رحمت خدا هدایت شد، و من به یقین معتقدم که کلیسا در هر مقطعی تصمیم درستی گرفت، و هر کتابی که باید در کتاب مقدس باشه، در کتاب مقدسه، اما من معتقد نیستم که کلیسا ذاتاً در آن زمان یا اکنون مصون از خطاست. یعنی کلیسا همیشه قادر به اشتباه کردنه.

پس ما باید به عنوان پروتستان بگیریم که فرایند تاریخی انتخاب، فرایندی بود که توسط سازمانی انجام شد که خطاپذیره، پس این مجموعه به تنهایی، یک مجموعه‌ی خطاپذیر از کتاب‌های مصون از خطاست، چون فرمول کاتولیک رومی می‌گه چون کلیسا مصون از خطاست، و هر تصمیمی که کلیسا با شورای کلیسای جهانی و غیره می‌گیره، یک تصمیم مصون از خطاست، پس فرایند تنظیم یا انتخاب تاریخی، توسط یک کلیسای مصون از خطا ارائه شد. پس برای روم، شما یک مجموعه‌ی مصون از خطای کتاب‌های مصون از خطا رو دارید.

حالا تفاوتش در اینه که پروتستان می‌گه: "خُب، این امکان هست که کلیسا خطا کنه." من کسی رو نمی‌شناسم که واقعاً چنین فکری رو بکنه. البته لوتر در یک مقطع، قانونی بودن کتاب یعقوب رو مورد سؤال قرار داد و به همین دلیل، مردم می‌گن او واقعاً به خطانپذیری کتاب مقدس اعتقاد نداشت. و اونها فرق بین مسأله‌ی ماهیت کتاب مقدس و مسأله‌ی محدوده‌ی کتاب مقدس رو با هم قاطی می‌کنند؛ چون لوتر می‌گه: "من معتقدم همه‌ی کتاب مقدس بدون خطاست، اما نمی‌دونم که آیا این بخشی از کتاب مقدس هست یا نه."

حالا، او در اواخر عمرش، فکرش رو عوض کرد و قانع شد که یعقوب بخشی از کتاب مقدس بود و باید قانونی می‌بود، اما مورد سؤال قرار دادن این، بخشی از دیدگاه نهضت اصلاحات بود که کلیسا در این فرایند خطاپذیره. درحالی‌که روم می‌گفت، نه، کلیسا نمیتونه خطا کرده باشه و بنابراین خطا نکرده.

دوباره، من مطالعه‌ی بیشتر در زمینه‌ی سؤال تاریخی نسبت به توسعه‌ی کتب رسمی رو به شما توصیه می‌کنم. اجازه بدید در نتیجه تأکید کنم که اگرچه یک تحقیق و بررسی تاریخی وجود داشته، اما به نظرم کلیسا دقیقاً کاری رو کرد که خدا از اونها می‌خواست و ما دلیلی نداریم که کاملاً مطمئن نباشیم کتاب‌های درستی در بین کتب رسمی کتاب مقدس قرار گرفتند.